



سیلا  
به قلم  
مهدیس امیرخانی

RASHAY.IR  
DEZ BY SETAREH.A



به نام آفریننده عشق!  
دلنوشته سیلاژ  
مهدیس امیرخانی  
ژانر: تراژدی، عاشقانه

بدایت:  
شب است و تو نیز مانند همیشه نیستی.  
من پس از تو،  
در فراق تو،  
با عطر عجین شده‌ام،  
می‌شود عطر را از من مانند خودت نگیری؟  
آخر یادم می‌آورد روزهای خوبم را، روزهایی که برای من بوده‌ای!  
تو را گفته بودمت شب‌های بی‌تو چه طولانی و تاریک هستند؟ گفته بودمت رایحه زندگی هستی؟  
می‌دانستی و رفتی؟ مرحبا!

راشای



درست است که رفته‌ای ولی؛  
گوش‌هایم صدایت را،  
ل\*ب‌هایم نامت را،  
چشم‌هایم صورتت را،  
تنم آغوشت را و مشامم عطرت را هرگز به فراموشی نخواهد سپرد!

\*\*\*

روزگارم بی‌تو، به سیاهی نشسته است و خوشبختی از من گریزان.  
جسم نیم‌جانم،  
با نگاهی زیرچشمی به تقویم،  
خیره به قاب روی طاقچه است.  
آخرین لبخندت هم در آن تصویر خشک شد!  
نه؟!

من هم خشک و پژمرده شده‌ام،  
درست پس از تو!  
انگار که پس از رفتنت، من نیز به پایان رسیده‌ام و تنها جسمی از من باقی مانده است که رج به رجش گرمای حضورت را می‌طلبد.



یادت است گفته بودمت زمانی که نیستی عطر آکنده می‌کند،  
جای خالیات را؟  
چه پرسش تهی‌ای! تو مرا بر یادت نیست، چه رسد بر عاشقانه‌هایم!  
آخ که به راستی چند صباحی است چیزی جز عطر را بر سر ندارم!  
تو از آن دستان بی‌تابم نیستی و چه بی‌تاب است دلی که خانه‌اش دلت نیست!  
دلی که می‌تپد برای تو،  
برای بودن با تو،  
برای کسی که نیست.

\*\*\*

بی‌قرارت شده‌ام.  
قلبم هم بی‌قرار است، برای شنفتن "فدایت شوم‌هایت"  
من به قربانِ قربان صدقه‌هایت!  
پاهایت آمدنِ یادشان نیست یا دلت لرزید برای گلی غیر از من؟  
محبوب من!  
ای کاش می‌دانستی که وقتی گلی را می‌چینی بوییدن گلی دیگر حرام می‌شود.  
کاش می‌دانستی و وفا نیز بلد بودی.  
کاش با جفا، گل سرخ را پژمرده نمی‌کردی!



ای آن که رفته‌ای،  
ای آن که خیالت در جای خالیات قدم نهاده است،  
ای آن که عطرت شده است نان و آبم،  
یادت است تو را گفته بودمت جان و جهانم نام داری؟!  
حال نیز می‌گویم؛  
گر به از جان و جهانم باشد،  
تو نام داری!  
به‌راستی،  
خسته‌ام از یادآوری کردن دوست داشتنم به تو،  
کاش جایی بنویسند؛  
زیبارویان، هم بی‌وفا و هم فراموش‌کارند!

\*\*\*

محبوبم!  
حال که در قعر تنهایی، خیره به مهتابم و شمارش ستارگانم از دستم گریخته،  
کاش رایحه تن‌ات فراتر رود از هرچه سراب سرد است و باری دیگر، بیرون از درهای رویا در آغوش  
بگیرمت!  
محبوب من!  
تو را قسم بر جان من و جان تمام عاشقان،  
بر بالینم بازگرد  
که آغوش تو به از جان و جهان!  
بازگرد و بیش از این، جان مرا نستان!



ساقی و می و می‌خانه و مُطرب و جام‌ها،  
 برای من دیوانه بهانه‌ای بیش نیست!  
 چرا که دیوانگان،  
 مست و مدهوش رایحه‌ای هستند که دیگر نیست.  
 دل‌شان طالب دلی است، که خواهان‌شان نیست و خاطرشان،  
 خالیست از هر خیالی،  
 جز نگاه آخر یار!  
 آخ، از نگاه یار!  
 من تو را گفته بودمت نگاهت چه می‌کند با من؟  
 سلسله‌وار دلم را به لرز و می‌دارد و به‌راستی، پس از نگاه آخرت، آرامی کوبش‌های قلبم را بر یاد  
 ندارم!  
 محبوب بی‌وفایم!  
 حال می‌دانم که چه آرامشی در حضور پر هیاهویت داشته‌ام!

\*\*\*

رفتی و نتوانستم بگویمت؛  
 تعریفم از عشق،  
 میان آن همه غزل و تک بیت،  
 تنها خودت هستی و آن عطر دیوانه‌کننده‌ات!  
 ای کاش دمی بازگردی و ل\*ب بر گفتن دوستت دارم بگشایم!  
 محبوب من!  
 به راستی،  
 می‌دانستی که داغ تو دارد این دلم؟  
 آن قدر که جای دگر نمی‌شود!



آشنای غریب من!  
 رفیق نارفیقم!  
 بازگرد که قلب عجزمدم از فراق فریاد می‌دارد.  
 بازگرد و جانِ بی‌جانی را بر خسته دلی بازگردان!  
 به‌راستی!  
 مگر جانت بر جانم بند نبود؟  
 چه شد که گسستی جان جانانت را؟  
 چه شد که عشق و عاشقی کردن در حرف و وعده‌های تو خالی خلاصه شد؟

\*\*\*

گویا بی‌تو بودن به بغض مانستی!  
 حال که مرا وداع گفته‌ای، تمام من به "بی‌تو بودن" آغشته شده است.  
 کاش بغض ل\*ب بگشاید که از وجود بی‌وجودم، چه می‌خواهد؟  
 جان مرا، یا قلب مرا؟ یا وجود مرا؟  
 یا روح و روانی را که بازیچه دست‌هایت بود را؟  
 خب مگر بغض نمی‌داند که تو رفته‌ای و با خود به تاراج برده‌ای،  
 تمام مرا؟!  
 حال که چنین است، خیالی نیست!  
 بازنگرد! بگذار بغض بستاند تمام من بی‌تو را!



امشب هم تمام مرزهای عقل را را درهم شکسته‌ام!  
آخر دیوانه چشم‌هایت را چه بر منطق!  
ولیکن تو را گفته بودمت عاقل‌تر از دیوانگان عاشق نیست؟!  
امشب همچو دیوانگانِ دیوانه،  
در خیابان‌های تاریک شهر پرسه می‌زنم!  
امشب در محفل عاشقان بی‌دل،  
تنها من هستم و منی که کوچه‌پس کوچه‌های شهر را در جستجوی تو هستم!  
به دنبال کسی که رفت و برد،  
هر چه مرا بود و نبود را!

\*\*\*

نیستی ولی نه در جان و دلم،  
دیگر از فرط دلتنگی با خود بی‌گانه گشته‌ام!  
به راستی!  
هیچ دلت تنگ دلم می‌شود؟  
در یاد است یادی از خاطراتمان؟  
خداوندا!  
پس به راستی که به کدامین سو و نشانی ست دل‌هایی که بر یکدیگر راه داشتند؟





بی‌وفایم،  
سخن گفتن باتو پناهم بود و با رفتنت،  
بی‌پناهم کردی!  
عجیب است نه؟  
تو مرا در خانه فراموشی حبس کرده‌ای اما من،  
تک به تک جنبش ل\*ب‌های تو را از بَرَم!  
تو را نگفته بودم ولی،  
من پس از شنیدن صدایت برای بار نخست،  
از تمام صداهای گوش‌نواز جهان بی‌زار شده‌ام!  
آخ که نجواهایت هنوز در گوشم اکو می‌شوند!  
من در فراق،  
محو عطرت شده‌ام، به گونه‌ای که گاه نفس کشیدن از یادم پر می‌کشد!  
آخ که عاشق در فراق دیوانه‌تر می‌شود!

\*\*\*

از لطف یار وصل نمی‌شناسم،  
ولی گر تمنا کند،  
صد شعر از فراق گویم!  
آری،  
یادگاری‌ام ز او،  
به جای گل سرخ لای دفتر،  
عطری ست که هنوز در مشامم زنده است.



ساعات خوش در بر یار است،  
ساعت خوش من به کدامین سوست،  
محبوب دل آزار من؟!  
باور نما،  
رنجش خلق،  
رسم دلبری نیست!

\*\*\*

بهانه زندگی‌ام رفته است و عجیب هنوز زنده‌ام.  
آخر می‌دانی،  
سعدی که نتواند بی‌دوست زندگی کند،  
ما که باشیم؟  
خیالی نیست،  
بگذار با خیالت نفس بکشم و گمان کنم زنده‌ام!

راشای



گمان می‌بردم،  
روزی نوش دارو خواهی شد و خواهی آمد ولیکن آن روز دل من برایت نخواهد تپید!  
همه‌اش کذب بود!  
آخر نه تو خواهی آمد،  
نه قلب من از تپیدن برای تو،  
دست خواهد برداشت!

\*\*\*

باز هم شب شد،  
قول‌هایت دوباره پیش چشم‌هایم آمد،  
یاد دارم از وفا گفته بودی،  
محبوب من!  
آخر دل بردن و دل بریدن کجا و وفا کجا؟  
قول وفا داده بودی ولیکن؛  
تو کجا و من کجا؟

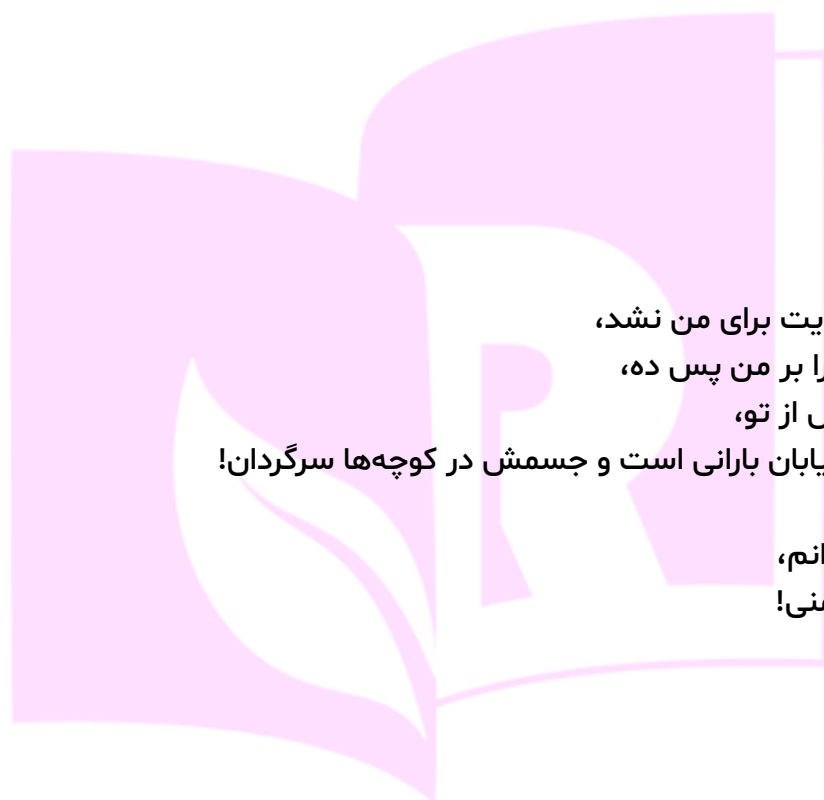
راشای



داشتنت چه زیباست،  
تنها دریغ که واقعی نیست!  
خسته‌ام از در آغوش کشیدنت،  
پشت درهای رویا!  
ای یگانه آرزوی من!  
می‌شود برآورده شوی و لبخندت بشود آمین دعایم؟

\*\*\*

آخ محبوبم،  
به گمان در کالبدم جا گرفته‌ای،  
نه؟  
آخر آن قدر که در جستجوی تو بوده‌ام،  
خود را فراموش کرده‌ام!  
هر جا را که می‌نگرم،  
جز تو نشانی نمی‌بینم.  
وصف من تا یک جمله است "عاشق تو بودن"



محبوبم،  
حال که دست‌هایت برای من نشد،  
لاقل خویشتنم را بر من پس ده،  
آن منی را که پس از تو،  
روحش در آن خیابان بارانی است و جسمش در کوچه‌ها سرگردان!  
محبوبم،  
من بی‌تو سرگردانم،  
چرا که تو تمام منی!

راشای



این فایل توسط سایت و انجمن تخصصی رمان  
و ادبیات راشای تهیه و تنظیم شده است.

- ❖ آدرس وب سایت راشای: <https://rashay.ir/>
- ❖ اینستاگرام: [rashay.ir](https://www.instagram.com/rashay.ir)
- ❖ روبیکا: [rashay.ir](https://www.rubika.com/room/rashay.ir)
- ❖ تلگرام: [rashay.ir](https://www.t.me/rashay.ir)

- جهت دانلود رمان و کتاب‌های بیشتر به سایت راشای مراجعه کنید.
- همچنین چنانچه نویسنده هستید؛ جهت انتشار اثر خود در راشای عضو شده و سپس اترتون رو برای ما ارسال کنید.